

جستاری پیرامون زندگی سیاسی سعدالله درویش*

محمد کلهر^۱

چکیده

سعدالله درویش یکی از کنشگران نهضت جنگل، نامی آشنا برای پژوهشگران این وادی است. اگرچه مناصب خاص و درخور توجه وی در دوران نهضت جنگل در گیلان (۱۳۰۰ - ۱۳۹۹ ش) از جمله ریاست شهربانی و دژبانی رشت، صدر قشون سرخ مازندران و سفارت از سوی میرزا کوچک خان به منظور مذاکره با دولت مرکزی و تئودور روتشتاین، وی را به یکی از بزرگان نهضت جنگل در این دوران بدل کرده است، اما کم توجهی پژوهشگران به نقش و عملکرد سعدالله درویش، سبب رانده شدن وی از متن حوادث و وقایع نهضت جنگل به حاشیه شده است. از طرف دیگر، غیربومی بودن و فقدان آگاهی از پیشینه و فرجام سیاسی سعدالله بر ناکارآمدی ارائه تحلیلی علمی همراه با عنیت تاریخی در خصوص او افزوده است. مقاله حاضر بر آن است تا با رویکردی انتقادی به خاطرات سعدالله درویش و انطباق آن با سایر اسناد و مدارک موجود، علل و عوامل گرایش وی به فعالیت سیاسی، از جمله اقدامات ژرمنوفیلی در جنگ جهانی اول و حضور مؤثر وی در نهضت جنگل را مورد بررسی قرار دهد.

واژگان کلیدی: سعدالله درویش، جنگ جهانی اول، زومر، نهضت جنگل، روتشتاین.

An Enquiry into the Political life of Sadollah Darvish

Mohammad Kalhor²

Abstract

Sadollah Darvish, one of the reactionaries of the Jungle Movement, is most known to scholars of this field. Although his outstanding positions of authority during the Jungle Movement in Gilan (1920-1921) such as the headship of Rasht's Constabulary, the military police and Mazandaran's Red Army as well as his appointment by Mirza Kochak Khan as an ambassador to negotiate with the federal government and Theodor Rothstein, have turned him to one of the leading figures of the Jungle Movement at that time. Yet, disregarding such an important role and performance, scholars have long tended to marginalize Sadollah Darvish as regards the events of that Movement. Strangely enough, his being a non-native as well as lack of scholarly awareness of his political background and fate have all added to the inefficiency of historically objective scientific research done in the field. Having a critical approach towards the memoirs of Sadollah Darvish and matching them against other present documents, the present article aims at studying the causes of his turn to political activities including the Germanophil measures he took in the course of the First World War and his effective presence in the Jungle Movement.

Keywords: Sadollah Darvish, First World War, Zomer, Jungle Movement, Rotshtein

۱. استادیار گروه تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهر ری * تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۱/۳/۳۱ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۶/۲۵
2. Professor Assistant, History Department, Shahre - Rey Islamic Azad University

مقدمه

بررسی و پژوهش پیرامون جنبش‌های اجتماعی ایران در دوران جنگ جهانی اول (۱۲۹۳ - ۱۲۷۹ ش/ ۱۹۱۸ - ۱۹۱۴ م)، به‌ویژه نهضت جنگل (۱۳۰۰ - ۱۲۹۳ ش/ ۱۹۲۱ - ۱۹۱۴ م) یکی از پیچیده‌ترین و در عین حال بحث‌انگیزترین جستارهای تاریخ معاصر ایران است. کنشگران هر جنبش اجتماعی شامل سه گروه رهبری، حامیان یا پیرامونیان رهبری و پیروان یا بدنه جنبش هستند. اگرچه به واسطه کثرت اسناد و مدارک درباره رهبران جنبش‌های اجتماعی، بسیاری از سوال‌های پژوهشگران در خصوص دیدگاه و عملکرد ایشان پاسخ داده شده و زمینه‌ساز انکشاف برخی قانونمندی‌ها و متعاقب آن ارائه تحلیل‌های علمی در خصوص جنبش‌های اجتماعی مورد نظر گردیده است، اما برای درک ژرف‌تر نسبت به جنبش‌های اجتماعی، بررسی دیدگاه و عملکرد سیاسی کنشگران حامیان رهبری که رابط میان رهبری و پیروان جنبش هستند نیز ضروری است. بررسی دیدگاه و عملکرد سیاسی سعدالله‌خان درویش به عنوان یکی از پیرامونیان رهبری نهضت جنگل می‌تواند گوشه‌ای از علل و عوامل ناکامی‌های این جنبش را برای علاقه‌مندان این وادی مکشوف نماید.

زمینه‌های ارتقاء سیاسی - اجتماعی سعدالله درویش

سعدالله درویش در سال ۱۳۰۶ قمری (۱۲۶۸ ش)، در قریه کدیر - یکی از روستاهای کهن رستمدر - متولد شد؛^۳ ساکنان زادگاه و محل نشو و نما روستای وی در سده نهم هجری بر اساس منابع معتبر، بر خلاف بسیاری از روستاهای پیرامونی‌اش در شمال ایران، بر مذهب تسنن بودند.^۴ کدیر

۳. سعدالله درویش، *خاطرات سعدالله‌خان درویش* (تهران: موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۷)، ص ۱۹؛ محمود سلطانی

لرگانی، کجور، تاریخ، فرهنگ و جغرافیا (تهران: آرون، ۱۳۸۲)، ص ۲۳۶

۴. پیشینه قابل استناد این روستا به قرون میانه اسلامی بازمی‌گردد. منبر موجود در مسجد کدیر تاریخ ۶۶۲ قمری دارد و مرقد ملک تاج‌الدوله زیاد بن کیخسرو (متوفی به سال ۷۳۴ ق)، در آن واقع است. منوچهر ستوده، *از آستارا تا استرآباد*، ج ۳ (تهران: آگاه، ۱۳۷۴)، ص ۱۸۴؛ علی‌ملک‌پور، *کلاردشت، جغرافیا، تاریخ و فرهنگ* (تهران: فکرنو، ۱۳۷۷)، ص ۹۵. در زمان حکومت ملک کیومرث بن بیستون (۸۵۷ - ۸۰۷ ق) اهالی این روستا برخلاف اهالی رویان و رستمدر، با پرداخت ۷۰۰ قاطر، مجاز به ابقاء بر مذهب تسنن شدند. ظهیرالدین مرعشی، *تاریخ طبرستان، رویان و مازندران*، به کوشش محمد حسین تسبیحی (تهران: شرق، ۱۳۶۸)، ص ۵۱؛ محمد حسن‌خان اعتماد السلطنه، *تاریخ طبرستان، التدیوین فی احوال جبال شروین*، تحشیه و تعلیقات میترا مهرآبادی (تهران: دنیای کتاب، ۱۳۷۳)، ص ۲۰۹؛ یاسنت لوتی رابینو، *مازندران و استرآباد*، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی (تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵)، ص ۴۰؛ اسماعیل مهبجوری، *تاریخ مازندران*، ج ۲ (ساری: اثر، ۱۳۴۵)، ص ۷۶. منابع و مأخذ معتبر به جز ملا شیخ علی گیلانی که اثر خود را در سال ۱۰۴۴ قمری یعنی دوران اوج قدرت صفویان به رشته تحریر در آورده است، از مقاومت اهالی کدیر یاد کرده‌اند؛ ملا شیخعلی گیلانی، *تاریخ مازندران*، به تصحیح و تحشیه دکتر منوچهر ستوده (تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲)، ص ۸۵.

در اوایل دوران قاجار از مضافات کجور و جزو محال ثلاث، یعنی تنکابن، کلارستاق و کجور شد. از این رو، اهالی این مناطق خود را مازندرانی نمی‌دانند و مازندرانی‌ها نیز ایشان را گیلک می‌خوانند.^۵ امروزه کدیر دهی از دهستان کلرودپی، در بخش مرکزی نوشهر محسوب می‌شود.^۶ سعدالله درویش (رفیق سعدالله) خاستگاه منزلت اجتماعی خود را خاندانش می‌داند که به تعبیر وی از متنفذین و اعیان محلی روستای کهن کدیر بوده‌اند. وی، پدر بزرگش فرج‌الله‌خان را یکی از متنفذین محلی و پدرش میرزا سلیمان‌خان را منشی‌باشی اختصاصی محمودولی‌خان تنکابنی سپهسالار اعظم معرفی کرده است.^۷ علی‌اصغر یوسفی‌نیا بدون ذکر نام پدر و جد سعدالله، وی را از خاندان مشهور و صاحب‌نام درویش در منطقه نوشهر کنونی نوشته،^۸ اما در فرهنگ نام‌ها و نام‌آوران مازندران غربی، ذیل نام کدیر هیچ نامی از سعدالله و خاندانش به میان نیاورده است.^۹ عزیزالله‌خان میار از معاصران و هم‌ولایتی‌های سعدالله نیز در خاطراتش نامی از سعدالله و خاندانش نبرده است.^{۱۰} از سوی دیگر، با وجود اذعان سعدالله به مقام منشی‌باشی اختصاصی پدرش، سپهسالار اعظم در یادداشت‌هایش هیچ‌ذکری از نام میرزا سلیمان‌خان منشی‌باشی نکرده است.^{۱۱} به نظر می‌رسد به دلیل عدم ذکر منابع از پدر سعدالله (به ویژه سپهسالار در یادداشت‌هایش)، باید میرزا سلیمان پدر سعدالله را یکی از میرزایان سپهسالار دانست نه منشی‌باشی اختصاصی وی. همین مسأله چالشی ژرف فراروی سعدالله قرار داده است، به طوری که سبب اتخاذ مواضع و اظهارنظرهایی به شدت متناقض راجع به سپهسالار و خاندانش شده است. سعدالله درویش از سویی حبیب‌الله‌خان ساعدالدوله پدر سپهسالار را متهم به قتل پدر بزرگش فرج‌الله‌خان می‌کند و از سوی دیگر به مقام و جایگاه پدرش یعنی منشی‌باشی اختصاصی سپهسالار مباحثات می‌کند.^{۱۲} همچنین سعدالله از اینکه سپهسالار وی را همراه نوه‌اش ناصرقلی جهت ادامه تحصیل به اروپا فرستاده ابراز خشنودی

۵. طهمورث فقیه نصیری، کلاردشت (تهران: شاهنامه، ۱۳۸۲)، ص ۷۶ - ۷۵.

۶. حسینعلی رزم‌آرا، فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۲ (تهران: دایرة جغرافیایی ستاد ارتش، ۱۳۲۹)، ص ۲۲۸.

۷. درویش، ص ۷ و ۱۱ - ۱۰.

۸. علی‌اصغر یوسفی‌نیا، تاریخ تنکابن (تهران: قطره، ۱۳۷۱)، ص ۵۲۷.

۹. علی‌اصغر یوسفی‌نیا و ابوالحسن واعظی تنکابنی، فرهنگ نام‌ها و نام‌آوران مازندران غربی (تنکابن: انتشارات تنکابن، ۱۳۸۰)،

ص ۳۷۲.

۱۰. علی‌اصغر یوسفی‌نیا، مشروطه بی‌نقاب (تهران: آرون، ۱۳۸۸)، ص ۱۹۲.

۱۱. محمودولی‌خان تنکابنی، یادداشت‌های سپهسالار اعظم، به کوشش اللهیار خلعتبری و فضل‌الله ایرجی کجوری (تهران: دانشگاه

شهید بهشتی، ۱۳۷۸)، ص ۱۲۵.

۱۲. درویش، ص ۱۲ - ۱۱ و ۱۷.

کرده و از حمایت و توجهات سپهسالار به نیکی یاد نموده است، ولی بعد از قطع هزینه تحصیلی و احضارش به ایران، ولی نعمت خود (سپهسالار) را به سختی نکوهش کرده است.^{۱۳} سعدالله علت اقدام سپهسالار را ارائه گزارش خود مبنی بر لابی‌گری‌های ناصرقلی‌خان فرزند علی‌قلی‌خان امیراسعد نسبت به پدر بزرگ خود - سپهسالار - می‌داند.^{۱۴} به طور کلی، سعدالله سعی بلیغی کرده تا هرچه بیشتر از نقش مؤثر سپهسالار به نفع ارتقاء جایگاه اجتماعی خود بکاهد. کما اینکه وی در خصوص چگونگی ادامه تحصیل در اروپا یادآور شده است که بعد از ورود به ایران در آزمون اعزام محصلین شرکت کرده و بعد از قبولی به عنوان محصل دولتی مجدداً اعزام اروپا شده است.^{۱۵} بدین‌سان، سعدالله ارتقاء جایگاه اجتماعی خود را نه در سایه توجهات سپهسالار، بلکه ناشی از درایت و مساعی خود قلمداد کرده است. کوتاه سخن آنکه، خاستگاه ارتقاء اجتماعی و سیاسی سعدالله را می‌بایست در مناسبات خاندانش با سپهسالار و متعاقب آن استفاده سعدالله از فرصت‌های به‌دست‌آمده در اروپا طی جنگ جهانی اول جستجو کرد.

کنش‌های سیاسی آغازین سعدالله درویش

اولین فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی سعدالله حضور در انجمن محصلین مشروطه‌خواه در تهران بوده است.^{۱۶} اگرچه سعدالله پدرش را از همراهان سپهسالار در فتح تهران دانسته است، اما از موقعیت خود هیچ گزارشی به دست نداده است. سعدالله در خاطراتش اشاره می‌کند که بعد از فتح تهران در نیروهای علی‌خان دیوسالار هم‌ولایتی خود سازماندهی شده است. وی شرحی از ستمگری‌ها و مصادره اموال مردم بی‌دفاع تهران توسط نیروهای علی‌خان دیوسالار ارائه کرده و ذکر می‌کند که در یک مورد مانع از غارتگری ایشان شده است.^{۱۷} این در حالی است که برخلاف نوشته سعدالله، علی‌خان دیوسالار در این دوران نه به عنوان سردسته غارتگران، بلکه در مقام معاونت پیرم یعنی معاون رئیس نظمیّه بوده است، کما اینکه بعد از مرگ پیرم به ریاست نظمیّه نائل شد.^{۱۸}

۱۳. درویش، ص ۳۴ - ۳۳ و ۴۲.

۱۴. همان، ص ۴۲. ناصرقلی‌خان سالار مقخم را خوشنویسی فاضل نامیده‌اند؛ محمدرضا خلعتبری، *خاندان خلعتبری* (بی‌جا: بی‌نا، ۱۳۵۴)، ص ۲۸؛ باقر عاقلی، *خاندان‌های حکومتگر ایران* (تهران: نامک، ۱۳۸۴)، ص ۳۶۷، یوسفی نیا. فرهنگ نام‌ها و نام‌آوران مازندران غربی، ص ۵۳۶.

۱۵. درویش، ص ۴۳.

۱۶. همان، ص ۲۱.

۱۷. همان، ص ۳۰ - ۲۸ و ۳۲.

۱۸. علی‌خان دیو سالار و سالار فاتح، *یادداشت‌های تاریخی راجع به فتح تهران و اردوی برق* (بی‌جا: بی‌نا، ۱۳۳۶)، ص ۲۱.

سعدالله که مقارن جنگ جهانی اول در لوزان سوئیس مشغول تحصیل در رشته حقوق بود،^{۱۹} با صلاح‌دید جمال‌زاده توسط تقی‌زاده به عضویت کمیته ایرانی در برلین پذیرفته شد.^{۲۰} کمیته ایرانی در برلین در سال ۱۲۹۳ شمسی (۱۹۱۴م) توسط آلمانی‌ها تأسیس شد. هدف این کمیته تدارک مقدمات جنگ علیه متفقین و ایجاد تشکیلات حامی آلمان یا تشکیل حکومت آماده اتحاد با آلمان در ایران بود. آلمانی‌ها، تقی‌زاده را به ریاست کمیته منصوب کردند.^{۲۱} عضویت سعدالله در کمیته ایرانی در برلین، سرآغاز زندگانی سیاسی وی محسوب می‌شود. خاطرات وی از این دوران به بعد، مشحون از اغراق و یکسونگری است. اولین گزارش‌های غیرواقع سعدالله، در خصوص حضور اعضای کمیته در استانبول است. سعدالله از رفتار و تقاضای غیراخلاقی میرزا محمودخان احتشام‌السلطنه سفیر ایران در استانبول نسبت به میرزاده عشقی سخن به میان آورده است.^{۲۲} این گزارش‌های هنگامی مشتمل‌کننده می‌شود که خواننده درمی‌یابد که در زمان حضور سعدالله درویش در استانبول یعنی اوایل جمادی‌الثانی ۱۳۳۳ قمری،^{۲۳} میرزاده عشقی در همدان بوده است^{۲۴} نه در استانبول. میرزاده عشقی در اواخر سال ۱۳۳۴ قمری (پاییز ۱۲۹۵ش)، بعد از شکست دولت موقت ملی در کرمانشاه به عثمانی مهاجرت کرد و تا شوال ۱۳۳۶ (۱۲۹۷ش)، در آنجا ماند.^{۲۵} به راستی منبع و علت این گزارش‌های کذب چه بوده است؟ منبع این گزارش را می‌توان در خاطرات رضاعلی دیوان‌بیگی یافت. دیوان‌بیگی که خاطرات خود را سال‌ها بعد از ترور عشقی منتشر کرد، او را با عنوان «جوانکی غیرمعروف» متهم به رابطه غیراخلاقی و یا به تعبیر وی «دلدادگی به افسران آلمانی» کرد.^{۲۶} محمد قائد، علت این تهمت غیراخلاقی و ناروا را هجویه عشقی علیه دیوان‌بیگی می‌داند.^{۲۷} هادی حائری نیز به نقل از میرزا موسی‌خان معظم‌السلطنه، مستشار سفارت ایران در عثمانی که با عشقی در

۱۹. درویش، ص ۳۵ - ۳۴.

۲۰. همان، ص ۴۴؛ سید حسن تقی‌زاده، *زندگانی طوفانی* (تهران: فردوس، ۱۳۷۹)، ص ۲۰۶.

۲۱. البور باست، *آلمانی‌ها در ایران*، ترجمه حسین بنی‌احمد (تهران: شیرازه، ۱۳۷۷)، ص ۳۵.

۲۲. درویش، ص ۴۹.

۲۳. *روزنامه کاوه*، ش ۱۱ (سه شنبه ۱۵ شوال ۱۳۳۴ق)، ص ۶.

۲۴. علی‌اکبر مشیر سلیمی، *کلیات مصور عشقی* (تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۷)، ص ۴۲۴؛ یحیی آرین‌پور، *از صبا تا نیما*، ج ۲ (تهران:

زوار ۱۳۷۲)، ص ۳۶۱.

۲۵. سید هادی حائری، *سده میلاد میرزاده عشقی* (تهران: نشر مرکزی، ۱۳۷۳)، ص ۱۴.

۲۶. رضا علی دیوان‌بیگی، *سفر مهاجرت در نخستین جنگ جهانی* (تهران: بانک ملی ایران، ۱۳۵۱)، ص ۴۴ و ۷۹.

۲۷. محمد قائد، *عشقی، سیمای نجیب یک آثارشبیست* (تهران: طرح نو، ۱۳۸۰)، ص ۳۹ و ۱۶۲ - ۱۶۱.

استانبول هم‌خانه بوده، دیوان‌بیگی را یکی از دشمنان مشهور عشقی نامیده است.^{۲۸} به نظر می‌رسد سعدالله بعد از انتشار خاطرات دیوان‌بیگی با گرت‌برداری از وی، اقدام به ذکر چنین روایت کذب کرده است، به‌ویژه آنکه دیوان‌بیگی از رفتار ناشایست احتشام‌السلطنه در استانبول سخن به میان آورده است.^{۲۹} اما متأسفانه علت خصومت سعدالله با عشقی روشن نیست.

با ورود هیأت اعزامی کمیته ایرانی برلین به ایران و استقرار در منطقه تحت تسلط دولت موقت ملی در کرمانشاه، سعدالله خود را مهم‌ترین شخصیت این هیأت دانسته و شرحی اغراق‌آمیز از اقدامات خود ارائه کرده است.^{۳۰} از طرف دیگر، جمال‌زاده نیز خود را مهم‌ترین عضو کمیته تلقی کرده است.^{۳۱} به‌رغم بزرگ‌نمایی‌های جمال‌زاده و سعدالله پیرامون حضور مؤثر کمیته در تصمیم‌گیری‌های دولت موقت ملی، سردار مقتدر سنجابی، یگانه اقدام کمیته مزبور را پیمان‌نامه عشایری مورخ ۳۱ ذی‌قعدة ۱۳۳۳ ذکر کرده است.^{۳۲} پیمان‌نامه‌ای که به واسطه رقابت‌ها و کشمکش‌های طایفه‌ای، زمینه اجرایی نیافت. به نظر می‌رسد ناکامی‌های کمیته سبب بی‌توجهی محض عبدالحسین شیبانی و وحیدالملک به حضور اعضای کمیته ایرانی برلین در منطقه تحت تسلط دولت موقت ملی شده باشد.^{۳۳}

با شکست دولت موقت ملی در ربیع‌الثانی ۱۳۳۵ (بهمن ۱۲۹۵ ش / فوریه ۱۹۱۷)، بخش زیادی از فعالان آن راهی عثمانی شدند. سلیمان میرزا از رهبران دولت موقت ملی، توسط انگلیسی‌ها دستگیر و به هند تبعید شد.^{۳۴} اما سعدالله با آن فاعل مایشایی درخور توجه در کمیته و سوابق و عملکرد درخشان در دولت موقت که خود روایت می‌کند، نه به مهاجرت رفت و نه دستگیر و تبعید شد، بلکه بدون هیچ‌گونه مانع و رادعی راهی تهران گردید.^{۳۵} وی بعد از ورود به تهران با رودلف

۲۸. حائری، ص ۵.

۲۹. دیوان‌بیگی، ص ۹۵.

۳۰. درویش، ص ۵۱ - ۵۰ و ۵۷ - ۶۲ و ۶۵.

۳۱. محمد علی جمال‌زاده، *خاطرات جمالزاده*، به کوشش ایرج افشار و علی دهباشی (تهران: شهاب ناقد و سخن، ۱۳۷۸)،

ص ۹۳ - ۷۶.

۳۲. علی‌اکبر سنجابی سردار مقتدر، *ایل سنجابی و مجاهدات ملی ایران*، به تصحیح کریم سنجابی (تهران: شیرازه، ۱۳۷۸)،

ص ۲۸۹ - ۲۸۶.

۳۳. عبدالحسین شیبانی و وحیدالملک، *خاطرات مهاجرت*، به کوشش ایرج افشار و کاوه بیات (تهران: شیرازه، ۱۳۷۸)، ص ۴۸ -

۴۰.

۳۴. ابوالقاسم کحال‌زاده، *دیده‌ها و شنیده‌ها*، به کوشش مرتضی کامران (تهران: البرز، ۱۳۷۰)، ص ۳۱۷ - ۳۱۱.

۳۵. درویش، ص ۶۶.

زومر مسئول امور اداری^{۳۶} و سردبیر سفارت آلمان^{۳۷} مرتبط شد و بنابر نوشته خودش ماهیانه ۱۰۰ تومان از وی دریافت می‌کرده است.^{۳۸}

زومر در ماجرای حمله نیروهای ژنرال باراتف به ایران که به تعطیلی مجلس و خروج پرنس رویس سفیر آلمان از تهران انجامید، در ۶ محرم ۱۳۳۴ (۱۴ نوامبر ۱۹۱۴)، دفاتر و بایگانی سفارت آلمان را به سفارت آمریکا منتقل و خود در سفارت آمریکا مستقر شد.^{۳۹} او بعد از رفع خطر ورود ارتش روسیه به تهران، به سفارت آلمان بازگشت و تا پایان جنگ در آن باقی ماند. زومر در این زمان وظایفش را به نحو احسن انجام داد و موجبات تحسین بسیاری از مأموران سیاسی آلمان و ژرمنوفیل‌های ایرانی را فراهم کرد.^{۴۰} البته علاوه بر پایداری زومر، عامل دیگری که باعث تحسین وی شده بود، همانا ارائه اطلاعات ذی‌قیمت از اوضاع سیاسی ایران به وزارت خارجه آلمان بوده است. بنابر گزارش بلوشر، زومر توانسته بود از مجاری متعدد، اخبار مطمئنی درباره تمام اتفاقات مهم کسب و جایگاه مهم‌ترین منبع اطلاعاتی آلمان در ایران را احراز کند.^{۴۱} به نظر می‌رسد سعدالله نیز با اخذ ماهیانه ۱۰۰ تومان از زومر، به یکی از «مجاری بی‌اندازه مختلف کسب خبر» وی تبدیل شده بود.

حضور سعدالله درویش در نهضت جنگل

سعدالله علت پیوستن خود به نهضت جنگل را سابقه آشنایی میرزا کوچک‌خان با وی و پدرش و بیکاری در تهران ذکر کرده است.^{۴۲} اما به نظر می‌رسد برخلاف گزارش سعدالله علت پیوستنش به نهضت جنگل، مأموریتی از سوی زومر بوده باشد. آیا سعدالله حامل پیامی محرمانه از سوی زومر برای فن‌پاشن آلمانی یکی از فرمانده‌های جنگل^{۴۳} بوده است؟ زمان دقیق پیوستن سعدالله به نهضت جنگل مشخص نیست، اما به نظر می‌رسد وی در تابستان ۱۲۹۶ شمسی، به نهضت

۳۶. ویلهلم لیتن، ماه غسل ایرانی، ترجمه پرویز رجیبی (تهران: ماهی، ۱۳۸۶)، ص ۱۱۴.

۳۷. ویرت بلوشر، سفرنامه بلوشر، ترجمه کیکاووس جهاننداری (تهران: خوارزمی، ۱۳۶۷)، ص ۹۱.

۳۸. درویش، ص ۷۱ - ۷۰.

۳۹. باست، ص ۱۳۶.

۴۰. اسکار فن نیدمایر، زیر آفتاب سوزان، ترجمه کیکاووس جهاننداری (تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۳)، ص ۲۷۷.

۴۱. بلوشر، ص ۱۰۳ و ۱۲۰.

۴۲. درویش، ص ۳۲ - ۳۱ و ۷۱ - ۶۶.

۴۳. برای آگاهی بیشتر درباره جایگاه فن‌پاشن در میان جنگلی‌ها نک: ابراهیم فخرایی، سردار جنگل (تهران: جاویدان، ۱۳۵۷)،

ص ۱۱۷؛ ژرژ لنتچافسکی، غرب و شوروی در ایران ۱۹۴۸ - ۱۹۱۸، ترجمه حورا یآوری (تهران: ابن سینا، ۱۳۵۱)، ص ۷۵.

جنگل پیوسته باشد، زیرا زومر طی گزارشی به تاریخ ۲۲ مرداد ۱۲۹۶ (۱۲ اوت ۱۹۱۷)، از اعزام دو شخص مورد اعتماد نزد میرزا سخن گفته است^{۴۴} که احتمال می‌رود یکی از این اشخاص قابل اعتماد، سعدالله درویش بوده باشد.

اولین گزارش از حضور سعدالله در میان جنگلی‌ها مربوط به سال ۱۲۹۷ شمسی (۱۳۳۶ق) است. فخرایی، سعدالله درویش را در سال ۱۲۹۷ شمسی، نه به عنوان عضو جنگل، بلکه با عنوان یکی از نزدیکان میرزا معرفی کرده است.^{۴۵} پرسش‌هایی را که درباره این حضور مطرح است، می‌توان چنین بیان کرد: سعدالله در طی سال‌های ۱۲۹۶ تا ۱۲۹۷ شمسی در میان جنگلی‌ها از چه جایگاهی برخوردار بوده است؟ چرا در طی این دوره، وی به مقامی درخور از جمله عضویت در کمیته اتحاد اسلام^{۴۶} نائل نیامده است؟ چه کسانی در درون نهضت جنگل، به‌رغم نزدیکی سعدالله به میرزا کوچک‌خان مانع ارتقای جایگاه او شده‌اند؟ با رجوع به خاطرات سعدالله می‌توان به سرچشمه‌هایی برای پاسخ به این پرسش‌ها دست یافت. در این ارتباط انتقادهای سعدالله نسبت به دو تن از اعضای کمیته اتحاد اسلام یعنی میرزا رضاخان افشار و حاج احمد کسمایی قابل تأمل است.

میرزا رضاخان افشار همکار سعدالله در کمیته ایرانی برلین بوده است. او از سوی کمیته عازم تهران شد و هنگام حرکت مهاجرین از تهران در آبان ۱۲۹۴ (محرّم ۱۳۳۴) به سفارت انگلیس پناه برد و سپس به نهضت جنگل پیوست و به سمت رئیس دارایی جنگل منصوب شد.^{۴۷} کحال‌زاده ضمن گزارشی از مناسبات نزدیک رضا افشار با زومر از روابط نزدیک وی با سفرای متفقین یعنی روس‌ها، انگلیسی‌ها و فرانسویان خبر داده است. وی همچنین از تلاش رضا افشار جهت جلب توجه زومر نسبت به نهضت جنگل یاد کرده که البته با مخالفت زومر مواجه شده است.^{۴۸} زومر با وجود مخالفت ظاهری با پیشنهاد رضا افشار مبنی بر ارتباط با نهضت جنگل، او را که با نهضت جنگل مرتبط بوده به گیلان اعزام کرد. در واقع زومر ابتدا رضا افشار و سپس سعدالله را به این منطقه اعزام کرد و هنگامی که سعدالله به آنجا رفت با جایگاه والای رضا افشار یعنی عضویت در کمیته اتحاد اسلام مواجه شد. از این رو، موجبات حسادت و افشاگری سعدالله علیه رضا افشار فراهم شد.

۴۴. خسرو شاکری و میلاد زخم، جنبش جنگل و جمهوری سوسیالیستی ایران، ترجمه شهریار خواجهان (تهران: اختران، ۱۳۸۶)،

ص ۱۷۰

۴۵. فخرایی، ص ۲۰۹.

۴۶. درباره اعضای کمیته اتحاد اسلام نک: فخرایی، ص ۹۷ - ۹۶.

۴۷. درویش، ص ۴۸ و ۶۱ و ۷۵؛ احمد علی مورخ الدوله سپهر، ایران در جنگ بزرگ (تهران: ادیب، ۱۳۶۲)، ص ۵۶.

۴۸. کحال‌زاده، ص ۲۳۵ - ۲۳۴.

سعدالله در افشاگری خود علیه رضا افشار می‌نویسد: «از گذشته رضا افشار نزد میرزا گفتم عامل انگلیس و غیر قابل اعتماد است. هرچه التماس کردم که او را از گیلان اخراج کنید. حرف‌هایم به جایی نرسید.» وی در تأیید نظرات خود پیرامون رضا افشار در ادامه یادآور می‌شود که رضا افشار در حاج احمد کسمایی نفوذ کرد و زمینه‌ساز جدایی حاج احمد از نهضت جنگل شد و سرانجام در بحبوحه گرفتاری‌های مالی جنبش، هشتصد و چهل هزار تومان برداشت و به تهران فرار کرد.^{۴۹} محمدعلی گیلک ضمن تأیید اختلاس هنگفت رضا افشار، یادآور شد که وی در تهران توسط دولت وثوق‌الدوله دستگیر اما با کمک هاوارد کاردار سفارت انگلیس آزاد شد.^{۵۰}

اگرچه در مورد اختلاس و فساد مالی رضا افشار شکی نیست،^{۵۱} اما برخلاف گزارش سعدالله نه تنها حاج احمد کسمایی وی را تأیید نکرده بلکه رضا افشار را فردی مشکوک و حضورش را جهت برهم زدن تشکیلات جنگل قلمداد نموده است.^{۵۲} رضا افشار، به‌رغم مخالفت‌های حاج احمد کسمایی و سایرین تا پایان حضورش در میان جنگلی‌ها، از جایگاه والایی برخوردار بود. کما اینکه او یکی از امضاکنندگان و عوامل اصلی صلح میان کمیته اتحاد اسلام با قوای انگلیس در ۶ ذی‌قعدة ۱۲۳۶ (۱۲ اوت ۱۹۱۸) بوده است.^{۵۳} به نظر می‌رسد بعد از خروج رضا افشار از نهضت جنگل، مسئولیت امور مالی این نهضت به سعدالله درویش واگذار شده است، زیرا جمال‌زاده، وی را مسئول امور مالی میرزا معرفی کرده است.^{۵۴}

اولین گزارش در مورد حضور سعدالله در دوران اول نهضت جنگل (۱۲۹۸ - ۱۲۹۳) به روزهای پایانی آن دوران یعنی تابستان ۱۲۹۸ شمسی، که جنگلی‌ها مورد هجوم قزاق‌های تحت امر دولت وثوق‌الدوله قرار گرفته بودند، بازمی‌گردد. صادق کوچک‌پور برخلاف گزارش خسرو شاکری مبنی بر وفاداری سعدالله به میرزا،^{۵۵} از جدایی نه‌چندان وفادارانه او سخن گفته^{۵۶} و میرزا محمدعلی‌خان

۴۹. درویش، ص ۷۶.

۵۰. محمد علی گیلک، تاریخ انقلاب جنگل (رشت: گیلکان، ۱۳۷۱)، ص ۱۳۸.

۵۱. رضا افشار در دولت مخبرالسلطنه هدایت در اسفند ۱۳۱۰ به وزارت طرق و شوارع منصوب و در تیر ۱۳۱۱ به جرم اختلاس عزل شد.

باقر عاقلی، نخست وزیران ایران (تهران: جاویدان، ۱۳۷۴)، ص ۴۲۸؛ دولت‌های ایران (تهران: اداره کل آرشیو ریاست جمهوری)، ص ۴۴.

۵۲. احمد کسمایی، یادداشت‌های احمد کسمایی از نهضت جنگل، به تصحیح و تحشیه منوچهر هدایتی خوشکلام (رشت: کتیبه

گیل، ۱۳۸۲)، ص ۴۴.

۵۳. گیلک، ص ۱۸۸ - ۱۸۷؛ شاکری، ص ۱۳۷.

۵۴. جمال‌زاده، ص ۹۳.

۵۵. شاکری، ص ۱۴۲.

۵۶. صادق کوچک‌پور، نهضت جنگل و اوضاع فرهنگی - اجتماعی گیلان و قزوین (رشت: گیلان، ۱۳۶۹)، ص ۲۵.

جنگلی نیز آن را تأیید کرده است.^{۵۷} سعدالله بعد از جدایی از میرزا، از راه کجور رهسپار تهران شد.^{۵۸} وی در تهران توسط عوامل دولت و ثوق‌الدوله دستگیر و هم‌بند اعضای کمیته مجازات گردید.^{۵۹} عبدالله بهرامی از شایعه ارتباط کمیته مجازات با سپهسالار خبر داده است.^{۶۰} البته مورخ‌الدوله سپهر منشی اول سفارت آلمان نیز که در سال ۱۲۹۶ ش (۱۳۳۵ق) به جرم ارتباط با کمیته مجازات دستگیر شده بود، با وساطت زومر آزاد شد.^{۶۱} به نظر می‌رسد پیشینه مناسبات و روابط سعدالله با سپهسالار و مورخ‌الدوله سبب هم‌زنجیری وی با اعضای کمیته مجازات شده باشد. اگرچه سعدالله از روابط صمیمی و دوستانه ملا علی قاضی ارداقی و رفتار نه‌چندان دوستانه میرزا محمدحسین عمادالکتاب با خود سخن گفته،^{۶۲} اما با مراجعه به خاطرات ایام محبس قاضی ارداقی و عمادالکتاب هیچ‌ذکری از سعدالله مشاهده نمی‌شود.^{۶۳} از این رو، این عدم توجه را باید در عدم اعتماد اعضای محبوس کمیته مجازات به سعدالله جستجو کرد. البته عدم اعتماد به سعدالله نه فقط در میان اعضای محبوس کمیته مجازات، بلکه در میان برخی از اعضای قدیمی نهضت جنگل نیز وجود داشته است. کما اینکه محمودرضا طلوع، کمیسر عدلیه جنگل^{۶۴} و صادق مهنوش، صندوق‌دار حق‌العبور جنگل به جاسوسی سعدالله و برادرش فضل‌الله درویش برای انگلیسی‌ها اذعان کرده و ایشان را از عوامل انگلیس قلمداد کرده‌اند.^{۶۵} این اتهامات زمانی قدرت می‌گیرد که سید محمد کمره‌ای ضمن خبر آزادی سعدالله و آقا شیخ حسن رشتی از زندان و ثوق‌الدوله در آذر ۱۲۹۸، از مأموریت محرمانه سعدالله از سوی وزارت جنگ، به منظور ماماشات جنگلی‌ها با دولت و ثوق‌الدوله خبر داده است.^{۶۶} از این رو، باید گفت که انگیزه اصلی حضور مجدد سعدالله در نهضت جنگل همین مأموریت محرمانه و ثوق‌الدوله بوده است نه دعوت‌نامه میرزا.^{۶۷}

۵۷. فخرایی، ص ۲۱۳.

۵۸. همان، ص ۲۱۰.

۵۹. درویش، ص ۱۰۸.

۶۰. عبدالله بهرامی، خاطرات از آخر سلطنت ناصرالدین شاه تا کودتا (تهران: علمی، ۱۳۶۳)، ص ۴۹۵.

۶۱. احمد علی مورخ‌الدوله، خاطرات سیاسی، به کوشش احمد سمیعی (تهران: نامک، ۱۳۷۴)، ص ۸۴ - ۸۳.

۶۲. درویش، ص ۱۰۹ - ۱۰۸.

۶۳. جواد تبریزی، اسراری از کمیته مجازات و خاطرات علی اکبر ارداقی (تهران: علم، ۱۳۷۶)، ص ۲۳۳ - ۲۳۱؛ محمد جواد

مرادی‌نیا، کمیته مجازات و خاطرات عمادالکتاب (تهران: اساطیر، ۱۳۸۴)، ص ۵۵ - ۴۵.

۶۴. برای اطلاع بیشتر درباره محمود رضا طلوع نک: فخرایی، ص ۲۵۲ - ۲۵۱.

۶۵. صادق مهنوش، تاریخ جنگل، ج ۴ (رشت: مؤده، ۱۳۳۴)، ص ۱۰۲؛ کسمایی، ص ۱۸۵ - ۱۸۴.

۶۶. سید محمد کمره‌ای، روزنامه خاطرات، ج ۲، به کوشش محمد جواد مرادی‌نیا (تهران: شیرازه، ۱۳۸۲)، ص ۱۲۶۶.

۶۷. درویش، ص ۱۱۱.

نقش سعدالله درویش در جمهوری سوسیالیستی شورایی ایران

رشد سریع و ارتقاء جایگاه سعدالله بعد از پیوستن مجدد به نهضت جنگل بسیار جای تأمل دارد. زیرا جایگاه وی در این دوران به هیچ وجه با دوران قبلی قابل مقایسه نیست. اگر پذیرفته شود که سعدالله بعد از نامه مورخ ۲۱ فروردین ۱۲۹۹ میرزا کوچک‌خان، رهسپار گیلان شده باشد، او احتمالاً در اوایل اردیبهشت ۱۲۹۹ نزد میرزا بوده است. کما اینکه در ۲۶ اردیبهشت از سوی میرزا همراه احسان‌الله‌خان به آستارا اعزام شد تا با بلشویک‌ها وارد مذاکره شود. به نظر می‌رسد سعدالله حامل پیام موافقت سران جنگل مبنی بر حملهٔ بلشویک‌ها به انزلی بوده است. زیرا بنا به گزارش احسان‌الله‌خان، کشتی‌های جنگی بلشویک‌ها در ۲۷ اردیبهشت وارد انزلی شدند که با اطلاع و استقبال وی و میرزا مواجه شد.^{۶۸} اگرچه این مأموریت سعدالله از اهمیت خاصی برخوردار است، اما حضور او در کنار کوچک‌خان به منظور مذاکره با راسکول نیکف و سایر بلشویک‌ها، که بعد از حملهٔ بلشویک‌ها به انزلی صورت پذیرفت، اولین حضور مؤثر سعدالله در سطح بزرگان است.^{۶۹}

سعدالله بعد از تصرف رشت و اعلان جمهوری سوسیالیستی شورایی ایران در گیلان در ۱۵ خرداد ۱۲۹۹ به ریاست شهربانی و دژبانی رشت منصوب شد. دوران ریاست او از ۱۹ خرداد ۱۲۹۹ (۲۱ رمضان ۱۳۳۸) تا ۹ تیر ۱۲۹۹ (۱۴ شوال ۱۳۳۸) به طول انجامیده است.^{۷۰} تصرف رشت و اعلان جمهوری باعث وحشت کارمندان عالی‌رتبهٔ دولتی در رشت شد، زیرا از همان آغاز تصرف رشت، دستگیری‌ها آغاز گردید. سعدالله سعی کرده در این دوران از خود چهره‌ای مقتدر، اما معتدل و به دور از خشونت و تندروی نشان دهد. وی دستگیری صدراالاشرف و دستور آزادی رکن‌الدین مختاری رئیس شهربانی رشت و صدیق اعلم رئیس معارف رشت را از اقدامات خود دانسته است.^{۷۱} صدراالاشرف رئیس وقت عدلیه رشت روایتی دیگر از شرح دستگیری خود دارد. وی همچنین برخلاف گزارش سعدالله، آزادی رکن‌الدین مختاری را نتیجهٔ مساعی خود می‌داند.^{۷۲} بنابر گزارش مخبر روزنامه رعد، کلیه کارمندان عالی‌رتبهٔ آزادشده در ۲۸ جوزا ۱۲۹۹ شمسی، از رشت خارج و در ۳۰ جوزا وارد قزوین شدند.^{۷۳}

۶۸. محمد علی منشور گرگانی، رقابت شوروی و انگلیس در ایران از ۱۲۹۶ تا ۱۳۰۶ ش (تهران: عطایی، ۱۳۶۸)، ص ۱۰۵ - ۱۰۴.

۶۹. همانجا؛ فخرایی، ص ۲۴۳؛ مورخ الدوله سپهر، ص ۲۹۱.

۷۰. درویش، ص ۱۲۶ و ۱۳۵.

۷۱. همان ص ۱۳۰ - ۱۲۹.

۷۲. محسن صدر، خاطرات صدراالاشرف (تهران: وحید، ۱۳۶۴)، ص ۲۵۵ - ۲۵۳.

۷۳. روزنامه رعد، ش ۵۶ (یکشنبه ۳۰ جوزا ۱۲۹۹ ش / ۳ شوال ۱۳۳۸ ق)، ص ۱.

سعدالله خود را عامل اصلی تصرف خانه فتح‌الله اکبر سپهدار رشتی ذکر می‌کند و علت دشمنی سپهدار با خود در دوران رئیس‌الوزرای اش را همین مسأله می‌داند.^{۷۴} این در حالی است که سید مهدی فرخ معتصم‌السلطنه کارگزار وقت رشت در شرح کشفی از جریان جنگل نه‌تنها نامی از سعدالله نبرده است، بلکه برخلاف گزارش سعدالله خود را عامل تصرف و مصادره خانه سپهدار رشتی قلمداد کرده است.^{۷۵}

سعدالله از دستگیری برادران ابتهاج (ابوالحسن و غلامحسین) توسط نیروهای انقلابی خبر داده و یادآور شده است که برادران ابتهاج به جرم جاسوسی برای انگلیسی‌ها، توسط نیروهای انقلابی به اعدام محکوم شده بودند. اما میرزا شفاعت سعدالله را پذیرفت و سعدالله به جای اعدام، فرمان آزادی آنان را صادر کرد.^{۷۶} با وجود این، ابوالحسن ابتهاج برخلاف گزارش سعدالله، احسان‌الله‌خان را عامل آزادی خود دانسته است.^{۷۷} حال، حمایت سعدالله از برادران ابتهاج جای تأمل دارد. زیرا بنابر اذعان صریح ابتهاج وی و برادرش در خدمت نیروهای ژنرال دنسترویل و تیمورتاش یعنی سرکوبگران نهضت جنگل بوده‌اند.^{۷۸}

سعدالله بعد از ۲۱ روز ریاست بر شهرداری رشت در ۱۱ تیر ۱۲۹۹ (۱۵ شوال ۱۳۳۸)، بنابر فرمان میرزا و کمیته انقلاب سرخ به عنوان صدر شورای انقلابی قشون سرخ مازندران، مأمور تصرف مازندران شد.^{۷۹} ترکیب رهبری این شورا شامل سعدالله، پلایف، شکرالله‌خان کیهان، وثوق عسکری و داراب مترجم بود.^{۸۰} اگرچه خسرو شاکری، رئیس واقعی قشون سرخ را کازانف معرفی کرده است،^{۸۱} اما با نگاهی گذرا به اسامی شورای جنگل نکته‌ای که جلب توجه می‌کند عدم حضور افرادی مجرب از جمله احسان‌الله‌خان فرمانده قشون سرخ در این ترکیب است. بی‌شک سپردن چنین مأموریت خطیری به فردی مانند سعدالله که هیچ سابقه‌ای در فرماندهی عملیات نظامی نداشته جای بسی تعجب است. سید محمد کمره‌ای از اختلاف عمیق میان میرزا و احسان‌الله‌خان

۷۴. درویش، ص ۱۶۷.

۷۵. فرخ معتصم‌السلطنه، *خاطرات سیاسی فرخ*، به اهتمام پرویز لوشانی (تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۷)، ص ۲۵.

۷۶. درویش، ص ۱۳۵ - ۱۳۴.

۷۷. ابوالحسن ابتهاج، *خاطرات ابتهاج*، ج ۱ (تهران: علمی، ۱۳۷۵)، ص ۱۲ - ۱۱.

۷۸. همان، ص ۱۱ - ۹.

۷۹. یوسفی‌نیا، *تاریخ تنکابن*، ص ۵۴۳ - ۵۴۲: فخرایی، ص ۲۶۳ - ۲۶۲.

۸۰. گیلک، ص ۲۹۴.

۸۱. شاکری، ص ۲۸۰.

قبل از حمله قشون سرخ به مازندران سخن گفته است.^{۸۲} اختلافاتی که سرانجام به عدم اعزام احسان‌الله‌خان به مازندران منجر شد. البته سعدالله بدون اشاره به سابقه اختلافات موجود، فقط از توهین احسان‌الله‌خان به میرزا مبنی بر انگلیس‌پرستی وی خبر داده است. سعدالله یادآور شده که به علت این توهین قصد ترور احسان‌الله‌خان را داشته، اما با مخالفت شدید میرزا مواجه شده است.^{۸۳} در این باره یکی از پرسش‌ها آن است که آیا انتصاب سعدالله متهم به ارتباط با عوامل انگلیسی و حسن نظر در خصوص آنگلو فیل‌هایی نظیر برادران ابتهاج، با تهمت انگلیسی‌پرستی به میرزا ارتباط داشته است؟ چنین امکانی ضعیف است و به نظر می‌رسد میرزا بدون توجه به شایعات پیرامون سعدالله، فقط به علت آشنایی او با بزرگان منطقه و احتمال همراهی ایشان با نهضت جنگل، سعدالله را به این مأموریت خطیر اعزام کرده است.

مخبران روزنامه رعد از حمله جنگلی‌ها به ریاست سعدالله به مشهدسر (بابلسر) با عنوان «حمله چهار کشتی بلشویک» یاد کرده‌اند.^{۸۴} بنا به گزارش سعدالله مأموریتش با موفقیت انجام شده است. او یگانه ناکامی خود را عدم جذب ماژور حبیب‌الله‌خان شیبانی فرمانده ژاندارمری مازندران خوانده است. وی همچنین مدعی شده که با ۲۵۰۰ نفر نیروی تحت امر خود آماده حمله به تهران بوده است، اما کودتای سرخ احسان‌الله‌خان در ۹ مرداد ۱۲۹۹ نه تنها مانع حمله او به تهران شد، بلکه وی بنابر دستور میرزا مجبور به تخلیه مناطق تصرف شده در مازندران و بازگشت به گیلان شد.^{۸۵}

مورخان محلی مازندران شرحی دقیق از حمله سعدالله درویش به آنجا ارائه کرده‌اند. سعدالله در ۱۲ تیر ۱۲۹۹ (شوال ۱۳۳۸)، مخاطب السلطان رفیعی حاکم بارفروش (بابل) را که به مشهدسر رفته بود، دستگیر و با گماشتن نماینده‌ای در آنجا به سوی بارفروش حرکت کرد. بعد از تصرف بارفروش حکومت آن را به قدرت‌الله رشتی سپرده و راهی ساری شد. ماژور شیبانی ضمن تخلیه نیروهای خود از ساری، تعدادی از بزرگان این شهر را برای مذاکره با سعدالله اعزام کرد. نتیجه مذاکرات، انتصاب قاسم‌خان هژبرالدوله یکی از بزرگان شهر به حکومت ساری بود. سرانجام مشه‌دی انام جنگلی بدون درگیری وارد ساری شد و تعدادی از اهالی با پرچم سرخ به استقبال ایشان رفتند.^{۸۶} اگرچه مورخان

۸۲. کمره‌ای، ج ۲، ص ۱۰۶۴.

۸۳. درویش، ص ۱۳۹ - ۱۳۸ و ۱۶۰ - ۱۵۹.

۸۴. روزنامه رعد، س ۱۱، ش ۷۹ (چهارشنبه ۲۰ شوال ۱۳۳۸ ق/ ۱۶ تیر ۱۲۹۹ ش) ص ۱.

۸۵. درویش، ص ۱۵۸ - ۱۴۶.

۸۶. مهجوری، ج ۲، ص ۳۰۱ - ۳۰۰؛ حسن انوشه، بابل شهر بهار نارنج (تهران: چشمه، ۱۳۷۹)، ص ۱۸۳.

محلّی مازندران اخاذی نیروهای سعدالله درویش از اهالی را به کلی مردود دانسته‌اند،^{۸۷} اما سندی در دست است که نشان می‌دهد سعدالله بعد از استیلا بر بارفروش، طی فرمانی به فتح‌الله، مستشار شورای قشون سرخ مازندران و پلایف رئیس اداره سیاسی، خواستار اخذ سیصد هزار تومان از اهالی بارفروش به نفع جمهوری انقلاب ایران شده است.^{۸۸}

محمدعلی گیلک برخلاف سعدالله حمله جنگلی‌ها به مازندران را کاملاً شکست‌خورده تلقی کرده و سعدالله را فریب‌خورده حبیب‌الله‌خان شیبانی و عامل اصلی شکست جنگلی‌ها در مازندران نامیده است. محمدعلی گیلک به نقل از میرزا شکرالله کیهان یکی از اعضای شورای قشون سرخ مازندران می‌نویسد: «با سقوط و ثوق‌الدوله، مشیرالدوله رئیس‌الوزراء شد. اغلب آزادی‌خواهان اعتقاد داشتند کابینه مشیرالدوله باید تقویت شود ... شیبانی هم روی همین زمینه و با این اصول توانست سعدالله را فریب دهد و در نتیجه قوای انقلاب برخلاف تمایل برخی از همکاران مجرب سعدالله بدون مصادمه ساری را تخلیه کرد. ژاندارم‌ها وارد ساری شدند. سپس به اردوی اعزامی حمله کردند و بر بارفروش دست یافتند و قدرت‌الله مدبر حاکم انتصابی سعدالله در بارفروش را به قتل رسانیدند. شیرازه قوا گسیخته و در عرض چند روز مازندران از وجود انقلابی‌ها پاک شد.»^{۸۹} نیروهای دولتی در ۳ شهریور ۱۲۹۹ (۸ ذی‌قعدة ۱۳۳۸)، بر بارفروش دست یافتند و تا ۱۱ شهریور ۱۲۹۹ (۱۶ ذی‌قعدة)، تمام جنگلی‌ها را از منطقه اخراج کردند.^{۹۰}

یقیکیان علت اصلی شکست سعدالله را عدم همراهی اهالی مازندران با نیروهای وی می‌دانند.^{۹۱} یوسفی‌نیا نیز ضمن تأیید تلویحی نظر ییقیکیان فقط گروهی از بزرگان منطقه از جمله عزیزالله‌خان میار، لطفعلی‌خان سالار مکرم و عباس‌خان سالارنظام خلعتبری را متمایل به سعدالله و اندیشه‌های بلشویکی معرفی کرده است.^{۹۲}

واپسین کنش سیاسی سعدالله درویش

شکست نظامی سعدالله در حمله به مازندران و کودتای سرخ احسان‌الله‌خان نه تنها سبب تزلزل جایگاه

۸۷. مهجوری، ص ۳۰۲ - ۳۰۱: انوشه، ص ۱۸۳.

۸۸. محمد ترکمان، اسناد امیر موید سواد کوهی (تهران: نشرنی، ۱۳۷۸)، ص ۳۵۱.

۸۹. گیلک، ص ۲۹۶.

۹۰. مهجوری، ج ۲، ص ۳۰۲ - ۳۰۱: انوشه، ص ۱۸۴.

۹۱. گریگور ییقیکیان، شوروی و جنبش جنگل، به کوشش برزویه دهگان (تهران: نوین، ۱۳۶۳)، ص ۱۱۶.

۹۲. یوسفی‌نیا، تاریخ تنکابن، ص ۵۵۵.

سعدالله نگریدید، بلکه سبب ارتقاء منزلت وی نزد میرزا شد. بنابر گزارش سعدالله، استاروسلسکی فرمانده قوای قزاق، بعد از کودتای احسان‌الله‌خان خواهان مذاکره با میرزا شد. میرزا نیز به منظور دفع احسان‌الله‌خان، سعدالله را مأمور مذاکره با دولت مرکزی کرد. سعدالله در مسیر مأموریت خود از گیلان به تهران، در قزوین دستگیر و به مدت سه ماه در زندان قزوین محبوس شد و سرانجام با حمایت سران قشون از جمله رضاخان و سرهنگ زاهدی از زندان قزوین آزاد شد.^{۹۳} البته صادق مهنروش به نقل از محمودرضا طلوع کمیسر عدلیه جنگل، روایتی دیگر از نحوه آزادی سعدالله ارائه کرده است. وی در این باره می‌نویسد: «در قزوین دو انگلیسی به کمیساریای شرق قزوین آمدند و سعدالله و برادرش فضل‌الله درویش را خلاص و به ستاد انگلیسی‌ها بردند، معلوم شد که این دو نفر جاسوس انگلیسی‌ها بوده‌اند.» مهنروش در ادامه یادآور شده که محمودرضا طلوع در خصوص اثبات جاسوس بودن سعدالله درویش و حمایت و اعتماد بیش از حد میرزا به وی، نامه‌ای به عنوان چشم‌روشنی برای میرزا فرستاد.^{۹۴} باژگونه‌نویسی‌های مغشوش و تحریف‌شده سعدالله در این باره به حدی است که میان دو گزارش وی که ابتدا توسط محمدعلی گیلک و بعد در خاطراتش تنظیم شده تفاوت‌هایی فاحش وجود دارد. تفاوت‌هایی که در ریشه در فرافکنی‌های سعدالله از اتهام جاسوسی برای انگلیسی‌ها داشته است.^{۹۵} از جمله اختلاف روایات می‌توان به پیشنهاد مشترک رضاخان، زاهدی و بوزجمه‌وری مبنی بر همکاری با میرزا جهت کودتا اشاره کرد.^{۹۶} در حالیکه محمدعلی گیلک به نقل از سعدالله بدون ذکر مسأله کودتا، فقط از دیدار سعدالله با این افراد و اظهار اطاعت ایشان از میرزا سخن گفته است.^{۹۷}

سعدالله در تداوم روایت غیرشفاف خود، تاریخ دقیق پیشنهاد رضاخان به میرزا مبنی بر کودتای مشترک را ذکر نکرده است. اگر آغاز مأموریت سعدالله بعد از شکست وی در حمله به مازندران یعنی شهریور ۱۲۹۹ بوده باشد و سه ماه حبس وی در قزوین نیز محاسبه شود،^{۹۸} زمان تقریبی این دیدار را باید آذر ۱۲۹۹، یعنی اوایل دوران رئیس‌الوزرای سپهدار رشتی (آبان - اسفند ۱۲۹۹) دانست. بنابراین، وضعیت مأموریت سعدالله یعنی مذاکره با دولت مشیرالدوله با میانجی‌گری استاروسلسکی

۹۳. درویش، ص ۱۶۷ - ۱۶۲.

۹۴. مهنروش، ج ۴، ص ۱۰۲.

۹۵. درباره تفاوت میان دو گزارش سعدالله درویش نک: سعدالله، ص ۱۶۷ - ۱۶۳؛ گیلک، ص ۴۶۳ - ۴۶۱.

۹۶. درویش، ص ۱۶۷ - ۱۶۶.

۹۷. گیلک، ص ۴۶۳.

۹۸. درویش، ص ۱۶۸.

منتفی بوده است. زیرا در این تاریخ یعنی آذر ۱۲۹۹، نه تنها دولت مشیرالدوله سقوط کرده بود، بلکه استاروسلسلکی نیز در آبان ۱۲۹۹ تحت فشار انگلیسی‌ها از فرماندهی قوای قزاق مستعفی و از ایران خارج شده بود.^{۹۹}

نکته دیگر روایت سعدالله، کودتای مشترک رضاخان با میرزا کوچک‌خان است. به راستی آیا رضاخان در آذر ۱۲۹۹ از سوی آبرون‌ساید نامزد کودتا شده بود؟ ژنرال آبرون‌ساید در ۸ مهر ۱۲۹۹، به جای ژنرال چمبین، فرمانده نیروهای بریتانیا در شمال ایران شد^{۱۰۰} و در دی ماه ۱۲۹۹، با مشاوره اسمایس، رضاخان را به جای قاسم‌خان والی به ریاست قوای قزاق منصوب کرد.^{۱۰۱} بنابراین، کودتا بعد از دی ۱۲۹۹، طراحی شده و گزارش سعدالله در خصوص طرح کودتای مشترک رضاخان با میرزا، از اساس غیرواقع است.

سعدالله بعد از ورود به تهران توسط دولت سپهدار رشتی دستگیر شد، اما به واسطه شفاعت اعیان‌السلطنه بهرامی و سپهسالار تنکابنی آزاد شد.^{۱۰۲} خسرو شاکری این مأموریت سعدالله را بدون هیچ‌گونه دستاورد و کاملاً شکست‌خورده ارزیابی کرده است.^{۱۰۳}

کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، افق‌های تازه‌ای فرا روی سعدالله در تهران گشود. سعدالله توسط سید ضیاء به عمارت نخست‌وزیری فرا خوانده شد تا از سوی دولت جدید مأمور ابلاغ پیام دوستی و مؤدت سید ضیاء با میرزا شود. به روایت سعدالله، وی در همین دیدار از ارتباط سید ضیاء با حاج احمد کسمایی و توطئه مشترک ایشان علیه میرزا باخبر شده بود و با اطلاع‌رسانی به موقع به میرزا، موجبات ناکامی توطئه و دستگیری حاج احمد کسمایی را فراهم کرد.^{۱۰۴} سعدالله در این گزارش نیز دچار باژگونه‌نویسی شده است. زیرا حرکت آشکار حاج احمد کسمایی با دویست نفر همراه از تهران به رشت^{۱۰۵} را توطئه ترور میرزا ارزیابی کرده است. منوچهر هدایتی ناشر یادداشت‌های حاج احمد کسمایی، منشاء همه بدنامی‌های حاج احمد را گزارش نه‌چندان مستند و غرض‌آلود سعدالله

۹۹. سیروس غنی، *ایران برآمدن رضاخان بر افتادن قاجارها و نقش انگلیسی‌ها*، ترجمه حسن کامشاد (تهران: نیلوفر، ۱۳۸۰)، ص ۱۴۳.

۱۰۰. همان، ص ۱۳۰ - ۱۲۸.

۱۰۱. آبرون‌ساید، *خاطرات سری* (تهران: رسا، ۱۳۷۳)، ص ۲۰۵.

۱۰۲. درویش، ص ۱۶۹ - ۱۶۸.

۱۰۳. شاکری، ص ۴۱۰.

۱۰۴. درویش، ص ۱۷۲ - ۱۷۰.

۱۰۵. قهرمان میرزا سالور، *روزنامه خاطرات عین السلطنه*، ج ۸، به کوشش مسعود سالور و ایرج افشار (تهران: اساطیر، ۱۳۷۹)، ص ۵۹۶۸.

دانسته است.^{۱۰۶} اسماعیل جنگلی ضمن تأیید توطئه حاج احمد علیه میرزا، کشف آن را نه در تهران، بلکه در رشت می‌داند.^{۱۰۷} به نظر می‌رسد سعدالله از ارتباط حاج احمد کسمایی با میرزا احساس خطر کرده است، از این رو، با اقدام به موقع مانع افشاگری‌های بعدی حاج احمد از روابط نه‌چندان شفاف سعدالله به عنوان نماینده میرزا در تهران شده است. سعدالله تا پایان دولت سید ضیاء بدون هیچ‌گونه دستاوردی برای نهضت جنگل در تهران باقی ماند. اما با به قدرت رسیدن قوام‌السلطنه (خرداد - بهمن ۱۳۰۰) رفت‌وآمدهای سعدالله از سوی دولت قوام و روتشتاین سفیر شوروی در تهران به گیلان آغاز شد.

سعدالله در اوایل تیر ۱۳۰۰ از سوی قوام و همراه سید جلیل اردبیلی و نصیرالسلطنه عازم گیلان شد. وی در ۲۱ تیر، با میرصالح‌خان مظفرزاده وارد تهران شد. سعدالله در مصاحبه با روزنامه ایران در تاریخ ۲۲ تیر، خود را نماینده دولت قوام و مظفرزاده را نماینده میرزا نامید.^{۱۰۸} مذاکرات مزبور تا ۲۹ تیر به طول انجامید.^{۱۰۹} کمیته انقلابی تهران در ۲۶ تیر، مذاکرات مزبور با دولت قوام را به ضرر نهضت جنگل ارزیابی کرد و میرزا را از سازش با دولت قوام برحذر داشت.^{۱۱۰} به نظر می‌رسد میرزا بدین هشدار نیز التفاتی نکرده است، زیرا سعدالله در ۳۰ تیر به عنوان حامل پیام دولت قوام راهی گیلان شد^{۱۱۱} و در اوایل شهریور ۱۳۰۰ نیز همراه دو نفر دیگر از سوی میرزا جهت تداوم مذاکرات با دولت قوام به تهران رفت.^{۱۱۲} سعدالله در این مأموریت روابط بسیار نزدیکی با روتشتاین^{۱۱۳} برقرار کرد. او عامل آشنایی خود با روتشتاین را زومر معرفی کرده است.^{۱۱۴}

۱۰۶. کسمایی، ص ۱۸۴.

۱۰۷. اسماعیل جنگلی، قیام جنگل (تهران: جاویدان، ۱۳۵۷)، ص ۲۱۹.

۱۰۸. روزنامه ایران، س ۵، ش ۹۳۷ (پنجشنبه ۸ ذی‌قعدة ۱۳۳۹ ق/ ۲۳ سرطان ۱۳۰۰ ش)، ص ۱.

۱۰۹. روزنامه ایران، س ۵، ش ۹۴۱ (پنجشنبه ۱۶ ذی‌قعدة ۱۳۳۹ ق/ ۳۱ سرطان ۱۳۰۰ ش)، ص ۱.

۱۱۰. غلامحسین میرزا صالح، جنبش میرزا کوچک‌خان بنابر گزارش سفارت انگلیس (تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۹)، ص ۴۹.

۱۱۱. روزنامه ایران، س ۵، ش ۹۴۳ (۱۶ ذی‌قعدة ۱۳۳۹ ق/ ۳۱ سرطان ۱۳۰۰ ش)، ص ۲.

۱۱۲. سالور، ج ۸، ص ۶۱۸۳.

۱۱۳. تودور روتشتاین (۱۹۵۳ - ۱۸۷۰) در سال ۱۸۹۰ میلادی، از روسیه به انگلیس مهاجرت کرد. او در دوران مهاجرت یکی از نزدیکان لنین بود. روتشتاین در سال ۱۹۱۰، با انتشار کتاب فروپاشی مصر، سیاست انگلیس در شمال آفریقا را افشا کرد. رحیم رئیس‌نیا، حیدرعمو اوغلی در گذر از طوفان‌ها (تهران: دنیا، ۱۳۶۰)، ص ۳۰۹. وی بعد از انقلاب اکتبر تحت نظر کراسین سفیر شوروی در لندن در سفارت شوروی مشغول کار شد. او همچنین همکاری خود را با روزنامه منچستر گاردین آغاز کرد و به سردبیری آن نائل شد. مصطفی دبیری، انگلستان و روسیه در ایران ۱۹۲۱ - ۱۹۱۹ (تهران: سخن، ۱۳۸۶)، ص ۱۱۸؛ ضیاء‌الدین الموتی، فصولی از تاریخ مبارزات سیاسی، اجتماعی ایران و جنبش‌های چپ (تهران: چاپخش، ۱۳۷۰)، ص ۱۲۵.

۱۱۴. درویش، ص ۱۷۶.

روتشتاین در مرداد ۱۲۹۹ (اوت ۱۹۲۰) وارد مسکو شد^{۱۱۵} و در اردیبهشت ۱۳۰۰، بعد از ۶ ماه معطلی به عنوان اولین سفیر شوروی در ایران وارد تهران شد تا مهم‌ترین ماده عهده‌نامه مؤدت ایران و شوروی (۱۸ اسفند ۱۲۹۹ / ۲۶ فوریه ۱۹۲۱)، یعنی عدم حمایت شوروی از نهضت جنگل و خاتمه دادن به آن را محقق کند.^{۱۱۶} روتشتاین در بدو ورود به تهران، هنگام تقدیم اعتبارنامه خود به احمدشاه اعلام کرد که اقدامات لازم را در تسریع تصفیة مسأله گیلان به عمل خواهد آورد.^{۱۱۷} به نظر می‌رسد روتشتاین از دفع وقت مقامات شوروی در خصوص نابودی نهضت جنگل ناخرسند و ناشکیبا بوده است. از این رو، به لنین متوسل شد تا فرامین لازم در این خصوص صادر شود.^{۱۱۸} سرانجام لنین با پذیرش مواضع روتشتاین آن را «سیاست مدبرانه» نامید.^{۱۱۹} بدین سان، روتشتاین با قدرت و ابتکار عمل اقدامات خود را آغاز کرد.

روتشتاین بخش اعظم مأموریت خود یعنی خاتمه دادن به نهضت جنگل را توسط سعدالله انجام داد. سعدالله در ۱۶ شهریور ۱۳۰۰، به همراه کلانتراف معاون وابسته نظامی سفارت شوروی و نماینده روتشتاین، و مدیر خاقان رشتی منشی پیشین کنسول شوروی در رشت جهت پیگیری مذاکرات با میرزا از تهران عازم رشت شد.^{۱۲۰} او در این سفر مأموریت یافت تا پیام روتشتاین را مبنی بر سازش و تسلیم در برابر نیروهای دولتی که به نظر وی دو مصلحت در آن بود، به میرزا برساند.^{۱۲۱} سعدالله در این دوران در کنار هم‌سویی با مواضع و عملکرد روتشتاین، گام‌های مؤثری در جهت تثبیت دولت قوام‌السلطنه برداشت، به طوری که برخی مورخان ایرانی و روسی وی را یکی از عوامل اجرایی دولت قوام در خصوص حل مسأله جنگل معرفی کرده‌اند.^{۱۲۲} سعدالله مدعی است که بعد از ماجرای ملاسرا در ۷ مهر ۱۳۰۰ که به قتل حیدر عمواوغلی منجر شد، او به همراه مهدی انشایی از

۱۱۵. هوشنگ صباحی، *سیاست انگلیس و پادشاهی رضاشاه*، ترجمه پروانه ستاری (تهران: گفتار، ۱۳۷۹)، ص ۳۱۹.

۱۱۶. موسی پرستیس، *بلشویک‌ها و نهضت جنگل*، ترجمه حمید احمدی (تهران: شیراز، ۱۳۷۹)، ص ۸۶ - ۸۵؛ ابراهیم صفایی،

چهل خاطره از چهل سال (تهران: علمی، ۱۳۷۳)، ص ۲۴؛ فخرایی، ص ۲۵۳.

۱۱۷. مورخ الدوله سپهر، ص ۳۹۳؛ ایرج ذوقی، *ایران و قدرت‌های بزرگ (۱۹۲۵ - ۱۹۰۰م)* (تهران: پازنگ، ۱۳۶۸)، ص ۳۸۵.

۱۱۸. سپهر ذبیح، *تاریخ جنبش کمونیستی در ایران*، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی (تهران: عطایی، ۱۳۷۸)، ص ۹۸ - ۷۶.

۱۱۹. شاپور رواسانی، *نهضت میرزا کوچک‌خان جنگلی و اولین جمهوری سوسیالیستی در ایران (تهران: چاپخش، ۱۳۶۳)*،

ص ۲۵۵.

۱۲۰. غلامحسین میرزا صالح، *گزارش‌های کنسول‌گری‌های انگلیس (تهران: نگاه معاصر، ۱۳۸۷)*، ص ۱۹۰.

۱۲۱. فخرایی، ص ۳۶۱ - ۳۵۶؛ جنگلی، ص ۲۳۱ - ۲۲۲؛ شاکری، ص ۴۱۵ - ۴۱۴.

۱۲۲. حسین مکی، *تاریخ بیست ساله ایران*، ج ۱ (تهران: علمی، ۱۳۷۴)، ص ۴۲۷؛ ایرج افشار، *برگهای جنگل، نامه‌های رشت و*

اسناد نهضت (تهران: فرزانه روز، ۱۳۸۵)، ص ۳۱۸؛ ا. س. ملیکف، *استقرار دیکتاتوری رضاخان در ایران*، ترجمه سیروس ایزدی (تهران:

امیرکبیر، ۱۳۸۵)، ص ۵۰.

طرف میرزا مأمور مذاکره با هیأت دولت و شخص قوام شده است.^{۱۳۳} اما به نظر می‌رسد که وی فقط حامل پاسخ میرزا به روتشتاین بوده است.^{۱۳۴} کما اینکه فخرایی در این باره می‌نویسد:

به دنبال مذاکرات سعدالله درویش با مقامات شوروی در تهران، از طرف جنگل دو نفر دیگر مهدی انشایی و میرصالح مظفرزاده نیز به مرکز جهت مذاکره روانه شدند [اوایل آبان ۱۳۰۰]. آنان نیز کاری از پیش نبردند. خلاصه گزارش‌های واصله اینان این بود که وضع به کلی تغییر یافته است ... و باید کار انقلاب گیلان را خاتمه‌یافته دانست.^{۱۳۵}

سعدالله در روایتی خودساخته و نه‌چندان منطقی و مستدل مدعی شده که تمامی مساعی خود را جهت جلوگیری از یورش رضاخان به گیلان به کار برده، اما کارشکنی‌های جاسوسان انگلیسی را مانع اقدامات خود دانسته است.^{۱۳۶} دستور حمله به گیلان، روند مذاکرات میان دولت قوام و نهضت جنگل را به شدت به چالش کشید و آن را به اتمام رساند. بدین‌سان، واپسین مأموریت سیاسی سعدالله درویش بدون هیچ‌گونه دستاوردی برای نهضت جنگل به پایان رسید.

با شکست نهضت جنگل و قتل میرزا، نزدیکی سعدالله به مراکز قدرت در تهران و به ویژه شخص وزیر جنگ بیش از گذشته شد. کما اینکه بنا به گفته خودش راهکارهایی مناسب جهت سرکوب سید جلال چمنی - آخرین کانون مقاومت در جنگل -^{۱۳۷} به رضاخان ارائه کرد. سعدالله علت این همکاری را خیانت سید جلال به میرزا ذکر کرده است.^{۱۳۸} البته این در حالی است که فخرایی و شاپور آلیانی (نوه حسن خان آلیانی) به‌رغم اختلاف نظر و حتی دشمنی با سید جلال، وی را خائن تلقی نکرده‌اند.^{۱۳۹} حتی یان کولارژ از اهالی چک که به دستور میرزا در منطقه تحت تسلط حسن خان آلیانی برای جنگلی‌ها کارگاه اسلحه‌سازی دایر کرده بود، با آنکه بعد از شکست جنبش و شهادت میرزا مدت زمانی در دست سید جلال گرفتار بود، شرح منصفانه‌ای از او ارائه

۱۲۳. درویش، ص ۲۰۲ - ۱۹۳؛ گیلک، ص ۴۹۵.

۱۲۴. درباره پاسخ میرزا به روتشتاین نک: فخرایی، ص ۳۶۲ - ۳۶۱.

۱۲۵. فخرایی، ص ۳۷۵.

۱۲۶. درویش، ص ۲۰۲ - ۲۰۱.

۱۲۷. درباره سید جلال چمنی و مقاومت وی پس از شهادت میرزا نک: فخرایی، ص ۴۱۹ - ۴۱۷؛ یقینان، ص ۵۲۳ - ۵۲۲؛

میرزا صالح، جنبش میرزا کوچک‌خان، ص ۱۵۷ - ۱۵۶.

۱۲۸. درویش، ص ۲۱۱ - ۲۰۹.

۱۲۹. فخرایی، ص ۴۲۰ - ۴۱۷؛ شاپور آلیانی، نهضت جنگل و معین‌الرغایا، با همکاری علی رفیعی (تهران: میشا، ۱۳۷۵)،

کرده است.^{۱۳۰}

اگرچه همکاری سعدالله با رضاخان جهت سرکوب سیدجلال سبب توجه وزیر جنگ بدو شد، اما بعد از قتل خدعه‌آمیز سید جلال در شهریور ۱۳۰۱، کارآیی سعدالله برای رضاخان نیز به اتمام رسید. البته سعدالله نیز تلویحاً بدین موضوع اشاره کرده است. وی بهترین راهکار موجود را دوری از سیاست ارزیابی نمود. بدین ترتیب، در سال ۱۳۰۰، با اجاره ده پوئینک ورامین، عطای سیاست را به لقای کشت و زرع بخشید و از مراکز قدرت دوری جست. سعدالله مدعی شده است که با وجود اقدام به کناره‌گیری از سیاست، کماکان مورد توجه ویژه رضاخان بود و همین مسأله باعث حسادت و خشم شدید تیمورتاش نسبت به وی شده بود. از این رو، سعدالله بدون اشاره به این که دورانش بعد از سرکوب قطعی نهضت جنگل به سر آمده، علت کناره‌گیری قطعی از سیاست را حسادت و در نهایت «نگاه خشم‌آگین تیمورتاش وزیر دربار» عنوان کرده است.^{۱۳۱} تناقض اساسی در واپسین گزارش سعدالله کاملاً مشهود است. زیرا اگر وی از وحشت تیمورتاش وزیر دربار به کشاورزی در پوئینک پناه برده باشد، باید کناره‌گیری سعدالله از سیاست را در زمان وزیر دربار بودن تیمورتاش (۱۳۱۲ - ۱۳۰۴ ش) تلقی کرد، نه در دوران وزیر جنگی رضاخان (۱۳۰۴ - ۱۳۰۲ ش). به نظر می‌رسد سعدالله بعد از شکست نهضت و سرکوب آخرین کانون مقاومت یعنی مرگ سیدجلال، به‌رغم ارتباط نزدیک با رضاخان، احساس ناکارآمدی کرده و به بهانه اشتغال به کشاورزی در پوئینک ورامین از تهران خارج و اوضاع سیاسی را رصد می‌کرده تا در فرصت مناسب وارد عمل شود. اما به سلطنت رسیدن رضاشاه و وزیر دربار شدن تیمورتاش و اقتدار روزافزون وی موجبات فرجام‌زدگانی سیاسی سعدالله درویش را فراهم کرد.

نتیجه‌گیری

جنبش‌های سیاسی - اجتماعی تحت تأثیر عواملی نظیر آگاهی، تشکل و مبارزه پدیدار می‌شوند. ناکامی نهضت جنگل را باید در عدم تحقق عوامل مزبور جستجو کرد. تأمل درباره نقش سیاسی پیرامونیان میرزا کوچک‌خان می‌تواند در ارائه تصویری شفاف از موانع نضج، آسیب‌ها و شکست جنبش مثمر ثمر باشد. بی‌شک بررسی عملکرد سعدالله درویش از این قاعده مستثنی نخواهد بود.

۱۳۰. یان کولاز، بیگانه‌ای در کنار کوچک‌خان، ترجمه رضا میرچی (تهران: فرزانه روز، ۱۳۸۴)، ص ۱۴۵ و ۱۷۸ - ۱۷۰.

۱۳۱. فتح‌الله کشاورز، نهضت جنگل، اسناد محرمانه و گزارش‌ها (تهران: سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۱)، ص ۱۸۲.

۱۳۲. درویش، ص ۲۱۳ - ۲۱۱.

گروش سعدالله به نهضت جنگل بیشتر تحت تأثیر افرادی نظیر زومر و عوامل دولت وثوق‌الدوله بود تا ایمان و دل‌بستگی به اصول جنبش. عملکرد نه‌چندان وفادارانه سعدالله به اصول جمهوری سوسیالیستی شورایی در دوران تصدی شهربانی رشت در نحوه رفتار سازشکارانه وی با برادران ابتهاج یعنی دستیاران سرکوبگران نهضت جنگل به خوبی نمایان است. اگرچه سعدالله سعی کرده تا عملکرد غیرشفاف خود را در سایه چهره‌های میانه‌رو، پنهان سازد، اما با پذیرش فرماندهی قشون سرخ در حمله به مازندران پرده از روحیه جاه‌طلبانه خود برداشته است. بی‌کفایتی سعدالله در این مأموریت که به شکست کامل قشون سرخ در مازندران منجر شد نه‌تنها سبب افول جایگاه وی نشد، بلکه باعث ارتقاییش نیز گردید و از سوی میرزا به عنوان فرستاده رسمی نهضت جنگل در تهران منصوب شد. روابط حسنه و سازشکارانه سعدالله با عوامل دولت قوام و سایر مرتجعین تهران ناخرسندی برخی محافل مترقی از جمله کمیته انقلابی تهران را برانگیخت.

سعدالله در تداوم رفتار غیرمسئولانه خویش، به‌رغم آگاهی کامل از هدف نهایی روتشتاین، یعنی تصفیه مسأله گیلان و نابودی نهضت جنگل، مناسبات صمیمانه‌ای با وی برقرار کرد و به صورت غیرمستقیم به یکی از عوامل فشار روتشتاین علیه نهضت جنگل تبدیل شد. با سرکوب نهضت، سعدالله ابتدا درصد نزدیکی به سردار سپه، برآمد. عدم کامیابی او در این عرصه به کناره‌گیری‌اش از عرصه سیاست و اجاره ده پوئینک برای کشاورزی منجر شد. به عبارتی، رفیق سعدالله با ورود به مناسبات ارباب - رعیتی، سعدالله‌خان گردید.

کتابنامه

- ابتهاج، ابوالحسن. *خاطرات ابتهاج*. ج ۱. تهران: علمی، ۱۳۷۵.
- اعتمادالسلطنه، محمد حسن. *تاریخ طبرستان: التدوین فی احوال جبال شروین*. تحشیه و تعلیقات میترا مهرآبادی. تهران: دنیای کتاب، ۱۳۷۳.
- افشار، ایرج. *برگ‌های جنگل: نامه‌های رشت و اسناد نهضت*. تهران: فرزانه روز، ۱۳۸۵.
- انوشه، حسن. *بابل شهر بهار نارنج*. تهران: چشمه، ۱۳۷۹.
- آرین پور، یحیی. *از صبا تا نیما*. ج ۲. تهران: زوار، ۱۳۷۲.
- آلیانی، شاپور. *نهضت جنگل و معین‌الرعیایا*. با همکاری علی رفیعی. تهران: میشا، ۱۳۷۵.
- آیرون ساید، ادmond. *خاطرات سری*. تهران: رسا، ۱۳۷۳.
- باست، الیور. *آلمانی‌ها در ایران*. ترجمه حسین بنی احمد. تهران: شیرازه، ۱۳۷۷.
- بلوشر، ویپر. *سفرنامه بلوشر*. ترجمه کیکاووس جهاننداری. تهران: خوارزمی، ۱۳۶۷.
- بهرامی، عبدالله. *خاطرات از آخر سلطنت ناصرالدین شاه تا کودتا*. تهران: علمی، ۱۳۶۳.

- پرسیتس، موسی. بلشویک‌ها و نهضت جنگل. ترجمه حمید احمدی. تهران: شیرازه، ۱۳۷۹.
- تبریزی، جواد. اسراری از کمیته مجازات و خاطرات علی اکبر ارداقی. تهران: علم، ۱۳۷۶.
- ترکمان، محمد. اسناد امیر مؤید سواد کوهی. تهران: نشر نی، ۱۳۷۸.
- تقی‌زاده، حسن. زندگانی طوفانی. تهران: فردوس، ۱۳۷۹.
- جمال‌زاده، محمد علی. خاطرات جمال‌زاده. به کوشش ایرج افشار و علی دهباشی. تهران: شهاب ثاقب و سخن، ۱۳۷۸.
- جنگلی، اسماعیل. قیام جنگل. تهران: جاویدان، ۱۳۵۷.
- خلعتبری، محمدرضا. خاندان خلعتبری. بی‌جا: بی‌نا، ۱۳۵۴.
- دبیری، مصطفی. انگلستان و روسیه در ایران ۱۹۲۱ - ۱۹۱۹ م. تهران: سخن، ۱۳۸۶.
- درویش، سعدالله. خاطرات سعدالله‌خان درویش. تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۷.
- دولت‌های ایران. تهران: اداره کل آرشیو ریاست جمهوری، ۱۳۷۹.
- دیوان‌بیگی، رضا علی. سفر مهاجرت در نخستین جنگ جهانی. تهران: بانک ملی ایران، ۱۳۵۱.
- دیوسالار، علی. یادداشت‌های تاریخی راجع به فتح تهران و اردوی برق. بی‌جا: بی‌نا، ۱۳۳۶.
- ذبیح، سپهر. تاریخ جنبش کمونیستی در ایران. ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی. تهران: عطایی، ۱۳۷۸.
- ذوقی، ایرج. ایران و قدرت‌های بزرگ (۱۹۲۵ - ۱۹۰۰ م). تهران: پازنگ، ۱۳۶۸.
- رابینو، یاسنت لوئی. مازندران و استرآباد. ترجمه غلامعلی و حید مازندرانی. تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵.
- رزم‌آرا، حسینعلی. فرهنگ جغرافیایی ایران. ج ۳. تهران: دایره جغرافیایی ارتش، ۱۳۲۹.
- رواسانی، شاپور. نهضت میرزا کوچک‌خان جنگلی و اولین جمهوری در سیوسالیستی در ایران. تهران: چاپخش، ۱۳۶۳.
- روزنامه ایران. س ۵. ش ۹۳۷. پنجشنبه ۸ ذی‌قعدة ۱۳۳۹ ق؛ س ۵. ش ۹۴۱. پنج‌شنبه ۱۶ ذی‌قعدة ۱۳۳۹ ق؛ س ۵. ش ۹۴۳. جمعه ۱۶ ذی‌قعدة ۱۳۳۹ ق.
- روزنامه رعد. س ۱۱. ش ۵۶. یکشنبه ۳ شوال ۱۳۳۸ ق؛ س ۱۱. ش ۷۹. چهارشنبه ۲۰ شوال ۱۳۳۸ ق.
- روزنامه کاوه. س ۱۱. سه‌شنبه ۱۵ شوال ۱۳۳۴ ق.
- رئیس‌نیا، رحیم. حیدرعمو اوغلی در گذر از طوفان‌ها. تهران: دنیا، ۱۳۶۰.
- سالور، قهرمان میرزا عین‌السلطنه. روزنامه خاطرات عین‌السلطنه. ج ۸. به کوشش مسعود سالور و ایرج افشار. تهران: اساطیر، ۱۳۷۹.
- سپهسالاراعظم، محمد ولی‌خان تنکابنی. یادداشت‌های سپهسالار اعظم. به کوشش اللهیار خلعتبری و فضل‌الله ایرجی کجوری. تهران: دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۷۸.
- ستوده، منوچهر. از آستارا تا استرآباد. ج ۳. تهران: آگاه، ۱۳۷۴.
- سلطانی لرگانی، محمود. کجور تاریخ فرهنگ و جغرافیا. تهران: آرون، ۱۳۸۲.
- سنجابی سردار مقتدر، علی اکبر. ایل سنجابی و مجاهدات ملی ایران. تحریر و تحشیه کریم سنجابی. تهران: شیرازه، ۱۳۷۸.

شاکری، خسرو و میلاد زخم. جنبش جنگل و جمهوری سوسیالیستی ایران. ترجمه شهریار خواجهیان. تهران: اختران، ۱۳۸۶.

شیبانی وحیدالملک، عبدالحسین. خاطرات مهاجرت. به کوشش ایرج افشار و کاوه بیات. تهران: شیرازه، ۱۳۷۸. صباخی، هوشنگ. سیاست انگلیس و پادشاهی رضاشاه. ترجمه پروانه ستاری. تهران: گفتار، ۱۳۷۹. صدر، محسن. خاطرات صدراالاشراف. تهران: وحید، ۱۳۴۶.

صفایی، ابراهیم. چهل خاطره از چهل سال. تهران: علمی، ۱۳۷۳. عاقلی، باقر. خاندانهای حکومتگر ایران. تهران: نامک، ۱۳۸۴. غنی، سیروس. ایران برآمدن رضاخان برافتادن قاجارها و نقش انگلیسی‌ها. ترجمه حسن کامشاد. تهران: نیلوفر، ۱۳۸۰.

فرخ معتصم‌السلطنه، مهدی. خاطرات سیاسی فرخ. به اهتمام پرویز لوشانی. تهران: امیر کبیر، ۱۳۴۷. فقیه نصیری، طهمورث. کلاردشت. تهران: شاهنامه، ۱۳۸۲.

قائد، محمد. عشقی سیمای نجیب یک آنارشیست. تهران: طرح نو، ۱۳۸۲. کحال زاده، ابولقاسم. دیده‌ها و شنیده‌ها. به کوشش مرتضی کامران. تهران: البرز، ۱۳۷۰. کسمایی، احمد. یادداشت‌های احمد کسمایی از نهضت جنگل. به تصحیح و تحشیه منوچهر هدایتی خوشکلام. رشت: کتیبه گیل، ۱۳۸۲.

کشاورز، فتح‌الله. نهضت جنگل اسناد محرمانه و گزارش‌ها. تهران: سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۱. کمره‌ای، محمد. روزنامه خاطرات. ج ۲. به کوشش محمد جواد مرادی‌نیا. تهران: شیرازه، ۱۳۸۲. کوچک‌پور، صادق. نهضت جنگل و اوضاع فرهنگی اجتماعی گیلان و قزوین. رشت: گیلکان، ۱۳۶۹. کولارژ، یان. بیگانه‌ای در کنار کوچک‌خان. ترجمه رضا میرچی. تهران: فرزانه روز، ۱۳۸۴. گیلانی، ملا شیخعلی. تاریخ مازندران. ج ۲. به تصحیح و تحشیه دکتر منوچهر ستوده. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲.

گیلک، محمد علی. تاریخ انقلاب جنگل. رشت: گیلکان، ۱۳۷۱. لنچافسکی، ژرژ. غرب و شوروی در ایران ۱۹۴۸ - ۱۹۱۸ م. ترجمه حورا یآوری. تهران: ابن سینا، ۱۳۴۸. لیتن، ویلهم. ماه غسل ایرانی. ترجمه پرویز رجبی. تهران: ماهی، ۱۳۸۶. مرادی نیا، محمد جواد. کمیته مجازات و خاطرات عمادالکتاب. تهران: اساطیر، ۱۳۸۴. مرعشی، سید ظهیرالدین. تاریخ طبرستان رویان و مازندران. به کوشش محمد حسین تسبیحی. تهران: شرق، ۱۳۶۸.

مشیر سلیمی، علی اکبر. کلیات مصور عشقی. تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۷. مکی، حسین. تاریخ بیست ساله ایران. ج ۱. تهران: علمی، ۱۳۷۴. ملک‌پور، علی. کلاردشت، جغرافیا، تاریخ و فرهنگ. تهران: فکر نو، ۱۳۷۷. ملیکف، اس. استقرار دیکتاتوری رضاخان در ایران. ترجمه سیروس ایزدی. تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۸. منشور گرکانی، محمد علی. رقابت شوروی و انگلیس در ایران از ۱۲۹۶ تا ۱۳۰۶ ش. تهران: عطایی، ۱۳۸۶.

الموتی، ضیاءالدین. فصولی از تاریخ مبارزات سیاسی، اجتماعی ایران و جنبش‌های چپ. تهران: چاپخش، ۱۳۷۰.


مورخ‌الدوله سپهر، احمد علی. ایران در جنگ بزرگ. تهران: ادیب، ۱۳۶۲.
_____ خاطرات سیاسی مورخ‌الدوله سپهر. به کوشش احمد سمیعی. تهران: نامک، ۱۳۷۴.

مهبجوری، اسماعیل. تاریخ مازندران. ج ۲. ساری: اثر، ۱۳۴۵.
مهرنوش، صادق. تاریخ جنگل. ج ۴. رشت: کتابفروشی مؤده، ۱۳۳۴.
میرزا صالح، غلامحسین. جنبش میرزا کوچک‌خان بنابر گزارش سفارت انگلیس. تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۹.

_____ گزارش‌های کنسول‌گری‌های انگلیس. تهران: نگاه معاصر، ۱۳۸۷.
نیدرمایر، اسکار فن. زیر آفتاب سوزان. ترجمه کیکاووس جهانداری. تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۳.
یقیکیان، گریگور. شوروی و جنبش جنگل. به کوشش بروزیه دهگان. تهران: نوین، ۱۳۶۳.
یوسفی‌نیا، علی اصغر و ابوالحسن واعظی. فرهنگ نام‌ها و نام‌آوران مازندران غربی. تنکابن: انتشارات تنکابن، ۱۳۸۰.

یوسفی‌نیا، علی اصغر. تاریخ تنکابن. تهران: قطره، ۱۳۷۱.

_____ مشروطه بی‌نقاب. تهران: آرون، ۱۳۸۸.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی